**فایل شماره ی 1884 \_ سوره ی نور، آیات 11 تا 14**

« بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَنِ ٱلرَّحِيمِ»

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا أَبِی ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ الطَّاهِرِینَ سِیَّما بَقِیَّةُ‌ اللهِ الْاَعظَم مَوْلانا حُجَّةِ بْنِ الْحَسَنْ عَجَّلَ اللهُ تَعالی فَرَجَهُ الْشَّریفَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدائِهِمْ اَجمَعینَ اِلی قِیامِ یَومِ‌الدّینِ

در نماز ازجمله ی واجبات، طُمَأْنینه است یعنی این که بدن در همه‌ی افعال نماز، باید مستقر و در حال آرامش باشد مثلاً باید در سَجده در حال ذکر تمام اعضایی که به زمین می‌آید مستقر باشد.مِن جمله، انگشت بزرگ پا که ازجمله اعضایی است که در سَجده باید به زمین بیاید تا آخر ذکر باید مستقر باشد. گاهی دیده می‌شود که در حال سَجده انگشت بزرگ پا را بلند می‌کنند و بالا نگه می‌دارند یا مدام تکان می‌دهند، عقب و جلو می‌بَرَند این درست نیست. باید انگشت بزرگ‌پا در حال سَجده، مستقر باشد، ثابت باشد تا ذکر تمام بشود، ذکر همان‌ «سُبْحَانَ‏ رَبِّيَ‏ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِه‏» است که می‌گوییم یا سه تا «سُبْحانَ‌اللهِ» و اگر در حال ذکر، انگشت بزرگ پا را حرکت بدهد، اگر سهواً بوده آن ذکرش باطل است، باید دوباره آن ذکر را اعاده کند و اگر عمداً بوده است،یعنی عمداً در حال ذکر حرکت داده باشد اینجا هم باید بعداز اینکه انگشت بزرگ پا را مستقر کرد هم ذکر را اعاده کند و هم نماز را به این کیفیّت تمام کند و بعد نماز را اعاده کند.اگر قبل از اینکه شروع به ذکر کند حرکت بدهد خُب اشکالی نیست به همین کیفیّت در همه‌ی اعضای سَجده همین‌جور است.

مثلاً دست‌ها را در حال ذکر حرکت دادن یا سَرِ زانوها را که باید مستقر باشد حرکت بدهد؛ تمام اعضای سَجده به همین کیفیّت است که اگر در حال ذکر سهواً باشد، خود ذکر را تکرار می‌کند و اگر عمداً باشد هم ذکر تکرار می‌شود و هم نماز را به همین کیفیّت تمام می‌کند و بعد هم اعاده‌اش لازم است و دیگر اینکه گاهی در حال سَجده کسی که سر به‌ مُهْر می‌گذارد، سَرَش از مهر بدون اختیار بلند می‌شود در حالی‌که هنوز ذکر نگفته است این شخص اگر بتواند باید سر را نگه دارد و بنشیند و همین،یک سجده حساب می‌شود و اگر سَجده ی اوّل بوده است، سجده ی دوم را به ‌جا می‌آورد و اگر چنانچه دوم بوده است همان، سَجده ی دوم حساب می‌شود. این در وقتی است که سر را بلند کرده باشد و بشود خودش را نگه دارد و اگر نه، جوری سر به‌ مُهرخورده است که سر، از مُهر بلند شده است و نتوانست سر را نگه دارد و دوباره سر، بر مُهر قرار گرفت اینجا دوتایش، یکی حساب می‌شود. دو بار که سر به مهرخورده است، یکی حساب می‌شود خلاصه اگر توانست سر را نگه دارد و بنشیند، این همان یک سجده است و اگر نتوانست نگه دارد مضطر بود و دوباره سر به مهر خورد اینجا آن دو تا یکی حساب می‌شود.و مسئله ی شرعی دیگر اینکه اگر دراثنای نماز و مهرش مثلاً گم شد به فرش که نمی‌ تواند سَجده کند، باید به خاک سجده کند، حالا در حال نماز مهر گم‌شده است یا بچّه آمده و مُهر را برده است مثلاً، خُب اینجا اگر در حال وسعت وقت است یعنی وقت نماز، وسیع است، نماز را به هم می‌زند و دوباره از سر شروع می‌کند و برای سجده،مُهر تهیّه می کند، و اگر وقت تنگ است به طوری که اگر بخواهد نماز را به هم بزند، نماز، قضا می‌شود اگر لباسش از پنبه و این‌ها باشد وسط نماز، به همان لباس، سجده می‌کند و اگر لباسش این‌جوری نیست، روی پشت دست، سجده می‌کند چون وقت تنگ است. پس اگر وقت نماز، وسیع باشد نماز را به هم می‌زند و مُهر، تهیّه می‌کند و اگر چنانچه وقتِ نماز، ضیق است به همان کیفیّت نماز می‌خواند و سجده هم یا بر لباسش و یا ‌روی پشت دست انجام می‌دهد.

« ٱللَّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّل فَرَجَهُم »

اَعُوذُ بِاللّهِ منَ الشّیطانِ الرَّجیم

« إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ۚ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ ۖ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ۚ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ ۚ وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ »[[1]](#footnote-1)‏

به یقین کسانی که آن تهمت عظیم را، عِنوان کردند گروهی(متشکّل و توطئه گر) از شما بودند امّا گمان نکنید این ماجَرا به زیان شماست،بلکه خیر شما در آن است،هر یک از آنها سهم خود را از این گناهی که مرتکب شده اند دارند،و آن کس از آنان که بخش مهمّ آن را بر عهده داشت،عذاب عظیمی برای اوست!

در سوره ی نور از این آیه ی یازده تا برسد به آیه ی بیست و دو تقریباً این دوازده آیه، راجع به یک جَرَیان تهمتی است که پیش‌آمده است و البتّه به‌طور سربسته هم ذکرشده است یعنی آن جَرَیان چه بوده است؟ در خود آیات شریفه نیست فقط همین مقدار مطرح شده که یک فرد بی‌گناهی مورد تهمت قرارگرفته است و متّهم شده است به یک عمل منافی باعفّت.و بعد هم در میان مردم شایع کرده‌اند و پخش‌شده است و ازاین‌جهت مایه‌ی تأثّر برای مؤمنین شده است و آیات شریفه، در مقام تبرئه ی آن متّهم برآمده‌ است.قرآن، آن متّهم را تبرئه می‌کند و تعدیل می‌کند یعنی می فرماید: آن شخص،مرتکب آن گناه نشده است و تخطئه می‌کند آن‌کسانی را که این تهمت را زده‌اند و در میان مردم پخش کرده‌اند.

حالا آن جَرَیان چه بوده است؟ البتّه مفسّرین ‌دو جَرَیان، نقل می‌کنند ولی ظاهراً آن دو شأن نزولی که مفسّرین نقل می‌کنند با آیات شریفه خیلی منطبق نیست و سازش ندارد، حالا آن‌ نقلها خیلی هم مورد لزوم نیست اَکْثَرِ مفسّرینِ سنّی و شیعه نقل می‌کنند که شأن نزول آیه، مربوط به عایشه بوده است که منافقین به او تهمتی زدند.منافقین‌کسانی بودند که همیشه در فکر بودند که شخصیّت پیغمبر اکرم صَلّی‌اللهُ علیه و آله را لکّه‌دار کنند و قلب مسلمانان را نسبت به اسلام و رسول اکرم صَلَّی‌اللهُ علیه و آله چرکین کنند. خُب این‌ها تلاش داشتند و همیشه از هر راهی می‌کوشیدند که لکّه‌ای به پیغمبر اکرم صَلَّی‌اللهُ علیه و آله و به خانواده ی ایشان،آن جریانی که به عنوان شأن نزول آیه ، نقل‌شده است این است که در غزوه‌ ی بنی مصطلق،که رسول اکرم صَلَّی‌اللهُ علیه و آله بر می گشتند عایشه همراهشان بوده است زیرا آن حضرت به هر غزوه و هر جنگی که تشریف می‌بردند با قید قرعه یکی از همسرانشان را همراهشان می‌بردند و بعد هم خودِ عایشه نقل کرده است که ما وقتی به‌ سمت مدینه برمی‌گشتیم نزدیک مدینه که رسیدیم، شب بود و من با یکی از زن‌هایی که همراه بود برای حاجتی یک‌قدری لشکرگاه دور شدم از و وقتی برگشتم متوجّه شدم که گردنبند من پاره شده است برگشتم که آن‌ها را پیدا کنم، معطّل شدم وقتی آمدم لشکر حرکت کرده بود و آن‌کسی که متصدّی هودج و کجاوه ی من بود خیال کرد که من داخل آن هودج نشسته ام به همین خاطر، حرکت کرده بودند و رفته بودند.من آمدم دیدم که نیستند و بعد تنها داخل بیابان ماندم، فکر کردم وقتی به منزل می‌رسند می‌فهمند که من نیستم و به سراغ من می‌آیند.

در آن بیابان تا صبح ماندم هوا روشن شد، دیدم مردی از لشکر اسلام، به نام صفوان عقب‌مانده است، مرا که دید نزدیک آمد و شناخت،یک کلمه هم با من حرف نزد فقط «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون»‏ گفت و از شترش پیاده شد و آن را خواباند، من سوار شدم و مهار شتر را به دست خودش گرفت و مرا آورد و به منزلگاه و لشگر گاه رساند منافقانی که در مقام فرصت‌طلبی بودند این جَرَیان را که دیدند، سردسته ‌شان به عایشه تهمتی زد و گفت:عایشه با این مرد در بیابان تنها بوده است و مرتکب گناه شده است.این بود که این تهمت منافقین در میان مردم پخش شد و خیلی مایه‌ی تأثّر خاطر رسول اکرم صَلَّی‌اللهُ علیه و آله شد عایشه می‌گوید: من مدّت‌ها گریان بودم تا یک ماه و خورده‌ای گذشت که این آیات،نازل شد. چون آن ماجَرا در میان مردم پخش بود این آیات در مقام تبرئه ی عایشه نازل شد و بیان کرد که این تهمت‌ها ناروا است و منافقین، برای لکّه‌دار کردن ساحت قداست خانواده‌ی پیغمبر اکرم صَلَّی‌اللهُ علیه و آله این‌ها را در میان مردم پخش کرده‌اند. به‌هرحال این شأن نزول، آمده است و بعضی هم یک‌جور دیگری نقل کرده‌اند که تهمت زننده، خود عایشه بوده است به ماریه ی قبطیّه که همسر دیگر پیغمبر اکرم صَلَّی‌اللهُ علیه و آله بوده است. به‌هرحال هیچ‌کدام از این دو شأن نزول‌، خیلی با آیات شریفه تطبیق نمی‌کنند.اگر بخواهم توضیح بدهم طول می‌کشد و خیلی لزومی ندارد و آیات شریفه هم به‌طور سربسته به آن ماجرا اشاره کرده و می‌فرماید: یک فرد بی‌گناهی که پاک بوده آن‌ها به او تهمت زدند.

**فتنه ی منافقین**

«إِنَّ الَّذينَ جاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ[[2]](#footnote-2)» اِفْک: یعنی همان دروغ، منتها دروغ خیلی مهم که مطلبی را دگرگون می‌کند به هر دروغی، اِفْک گفته نمی‌شود.

مُؤْتَفِک، یعنی آنکه واژگون شده باشد؛ شهرهای قوم لوط را مُؤْتَفِکات می‌گویند از آن نظر که واژگون شده است ،زیر و رو شده است و لذا اِفْک آن دروغی است که مطلبی را زیر و رو می‌کند، واژگون می‌کند، دگرگون می‌کند، اینجا تعبیر به افک شده است. آن‌کسانی که این افک را مرتکب شده‌اند و چنین دروغی گفته اند،و چنین تهمت بی‌اساسی زده اند و واقع را دگرگون نشان داده‌اند این‌ها «عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» گروهی از شما بودند. اوّلاً "عُصْبه" تعبیر شده است،که مشتقّ از عَصَب و اَعْصاب است، همان رشته‌هایی است که عضلات بدن را به هم متّصل می‌کند، این کلمه نشان می‌دهد که این ها یک باندی بوده‌اند، یک گروهی بوده‌اند، عصبه یعنی یک جمعیّتِ به‌هم‌پیوسته، متّصل و متّحد بوده‌اند که نقشه‌های شیطنت آمیز طرح می‌کردند، عصبه بودند یک فرد، دو فرد نبوده اند، عصبه بوده اند چون عصبه حدّاقلّش ده نفر جمعیّت و حدّاکثر چهل نفر است، یک جمعیّتی بودند این‌ها عصبه بودند؛ یک جمعیّت متشکلّی بودند، به‌هم‌پیوسته بودند، هم‌فکر بودند، همکار بودند، نقشه های شیطنت آمیز طرح می‌کردند و از میان شماها بودند «عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» یعنی بین مسلمان‌ها بودند منافقین داخل مسلمان‌ها بودند و به این کیفیّت افک را مرتکب شدند.

**عدو،شود سبب خیر اگر خدا خواهد!!!**

بعد قرآن می‌فرماید:درعین‌حال که کار بدی کرده‌اند ولی باز برای شما خوب شد، برای شما اهل ایمان خوب شد «لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ»[[3]](#footnote-3) خیال نکنید که این کار به زیان شما تمام‌شده است، شرّی برای شما بوده است، نه «بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ »[[4]](#footnote-4) بلکه به نفع شما است چرا؟

برای اینکه اگر این‌ها شناخته نمی‌شدند شما به این ها اعتماد می‌کردید و این‌ها هم همیشه داشتند تخریب می‌کردند،شیطنت می‌کردند، ممکن بود صدمات بیشتری به شماها بزنند و اساس اسلام، منهدم بشود امّا این کار پیش آمد ، این تهمت را زدند و آیات هم نازل شد پرده از روی نیّات پلید این‌ها برداشت و شناخته شدند.رسوا شدند چون رسوا شدند دیگر شما به آن‌ها اعتماد نمی‌کنید و لذا از آن صدمات و لطماتی که ممکن بود داشته باشند مصونیّت پیدا می‌کنید که اگر شناخته نمی‌شدند داخل شماها بودند،آنها را مَحرَم اسرارتان قرار می‌دادید و آنها از شما افشای اسرار می‌کردند و خُب این خیلی صدمات داشت ولی حالا این تهمت پیش آمد، آیه هم نازل شد، آن ها‌ را رسوا کرد، هم این‌طرف که بی گناه بود تبرئه شد و پاکی‌اش معلوم شد، هم ناپاکی آن‌ها معلوم شد و شناخته شدند.

خودِ شناخته شدن منافقین در میان یک امّتی، به نفع آن امّت است آن‌ها را می‌شناسیم و خود را از توطئه ی آنها نجات می دهیم.بنابراین «لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ» این کار را برای خودتان شرّ حساب نکنید«بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» بلکه،این کار برای شما،خیر است.

**همه، مسئول کارهای خود هستند**

بعد می فرماید: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ» اگر یک دسته‌ای بودند و سردسته‌ای دارند و او طرح می‌کند و دیگران اجرا می‌کنند همه‌ی آن‌ها بدانند که در آن گناه،سهیم هستند، کسی خیال نکند که من مثلاً تابع بودم یک عضو پایین بودم و آن‌ها بالابودند و آن‌ها طرح کردند، نه، هرکسی در هر گناهی به‌قدر خودش، سهیم است حالا یکی نقشه را طرح می‌کند، یکی دروغ می‌سازد، یکی دروغ می‌پردازد، یکی پخش می‌کند، هرکسی به سهم خودش در انجام گناه،مقصّراست. مثلاً در ربا، آن‌کسی که ربا می‌خورد گناه کرده است و آن‌کسی که ربا می‌دهد گناه کرده است و آنکه سند ربا را می‌نویسد گناه کرده است، آنکه حساب می‌کند که چه مقدار می‌شود گناه کرده است. همه‌ی این‌ها در گناه ربا، سهیم هستند، منتها هرکدام در حدّ خودشان، آنکه ربا می‌خورد خُب گناه بزرگی است، کیفر بزرگی دارد، آنکه سند ربا را می‌نویسد آن‌هم گناه می‌کند، گناهِ پایین‌تر از او دارد، مثلاً کیفرش پایین‌تر است. به‌هرحال همه گناه می‌کنند. راجع به شرب خمر، در روایت داریم که ده نفر در این گناه، شریک‌اند؛ آن‌کسی که بوته ی انگور را کِشت می‌کند به این منظور که از انگورش شراب ساخته بشود او گناه کرده است، آن‌کسی که این بوته‌ی انگور را آبیاری می‌کند برای اینکه این انگور را بدهد و شراب بسازند گناه کرده است، آن‌کسی که انگور را می‌فشارد گناه کرده است، آن‌کسی که می‌سازد گناه کرده است، آن‌کسی که حَمّال است و باربر است، بدبخت بینوا « خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ [[5]](#footnote-5)» دنیا و آخرت را،از دست می دهد.آن‌هم گناه کرده است، آن‌کسی که می‌خورد گناه کرده است و همه به سهم خود شریک هستند و لذا«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ» هر کدامشان یک سهمی از آن گناه دارند

**هر که بامش بیش،برفش بیشتر!!!**

منتها «وَ الَّذي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذابٌ عَظيم»‏سردسته ی آن‌ها که کِبْر آن را متولّی شده است، یعنی قسمت عمده‌ی گناه را متولّی شده است و این کار را تحت ولایت خودش گرفته است، او دارد رهبری می‌کند، او دارد این باند را اداره می‌کند، خُب گناه عظیمی است، عذابش هم عظیم است.

آنکه متولّیِ کِبْر است او گناه عظیمی کرده است و کیفرش هم عظیم است، بقیّه هم زیردست او هستند و هرکسی که کاری می‌کند او ‌هم به سهم خود، سهیم در گناه است «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَ الَّذي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذابٌ عَظيم»‏ البتّه آن سردسته‌ای که متولّیِ کبر است یعنی قسمت بزرگ‌تر گناه را به عهده گرفته است او عذاب عظیم دارد.

**چرا هر حرفی را می پذیرید؟**

بعد هم خدا ملامت می‌کند، شماها که مؤمن هستید وقتی حرفی به گوشتان رسید چرا می‌پذیرید؟ خُب ممکن است داخل شما افراد بدی باشند، مغرض باشند، روی اغراضی دارند حرفی می‌زنند، پخش می‌کنند، شما که اهل ایمان هستید، شما که قداست خاندان پیغمبر را می‌شناسید، به چه مناسبت اگر یک منافقی، تهمتی زده است، شما بپذیرید؟ هم بپذیرید، هم‌نشرش بدهید،شما سه تا گناه می‌کنید، یکی این که می‌پذیرید و دیگر این که پخش می‌کنید، سوم این که گناه را ساده می‌گیرید، خیال می کنید که این گناه مربوط به یک نفر است، این گناه، ملّتی را به تباهی می‌کِشَد.از این گذشته،قرآن با این تهدید اوّلاً یک استبعاد را دفع می‌کند، و آن،اینکه اگر یک‌ وقتی مثلاً یک آدم پاکی را متّهم کنند، و به او نسبتی ناروا بدهند، تعجّبی ندارد این زبان بد، به ساحت پیغمبر اکرم صَلَّی‌اللهُ علیه و آله هم کشیده شده است به آنجا هم‌زبان‌ها رسیده است تا چه برسد به شماها، اگر شماها را متّهم کنند یعنی با اینکه پاک هستید امّا به شما گناه نسبت بدهند،تعجّب نکنید؛ برای اینکه این زبان‌ها حتّی به ساحت خانوادگی پیغمبر هم کشیده است،حتّی خواسته‌اند که خانواده‌ی پیغمبر را هم متّهم کنند، همسر پیغمبر را به این گناه، متّهم کنند.

**از اهل ایمان،بیشتر انتظار داریم**

بعد هم قرآن،به تخطئه ی مردم، می پردازد و می فرماید: آخر شما اهل ایمان هستید، شما به قیامت معترف هستید، شما مرگ و برزخ و محشر دارید، به چه مناسبت وقتی یک‌حرفی می‌شنوید فوراً تأیید می کنید و پخش می‌کنید؟ حالا خیال می‌کند همین که بگوید: شنیدم،کافی است خُب بیخود، مگر هرکسی هر چه گفت شما وظیفه‌دارید نقل کنید؟ دروغ‌گو بودن، همین بس که آنچه شنیده نقل کند؛ خیال می‌کند که اگر بگوید:شنیده‌ام، دیگر دروغ‌گو نیست. خُب همین بس در دروغ‌گوییِ آدم که آنچه شنیده است نقل کند و هیچ تحقیق نکند باید پیش خودش فکر کند که ممکن است بیخود می‌گویند، بی‌اساس حرف می‌زنند. این به او گفته است، دومی به سومی گفته است، به نفر دهم که برسد این‌قدر شاخ و برگ به آن می‌دهند که اصل این مطلب، مسخ می‌شود آن مطلب اوّل یک کاهی بوده است، کوهی می‌شود این، ‌یک خُلق بسیار زشت است، شیطانی است که متأسّفانه این کار در میان مسلمان‌ها جریان دارد بنابراین خداوند تهدید می‌کند « لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قالُوا هذا اِفکٌ مُبینٌ»[[6]](#footnote-6)‏

چرا هنگامی که این(تهمت)را شنیدید، مردان و زنان با ایمان،نسبت به کسی که از خودشان بود،گمان خیر نبردند و نگفتند:این،دروغِ بزرگ آشکاری است؟!

شما چرا این‌جور نیستید که وقتی چیزی می‌شنوید «سَمِعْتُمُوهُ» یک مطلبی را می‌شنوید که تهمتی به کسی می زنند، چرا پیش خود نمی‌گویید که نه، ما پاک هستیم؟

**نسبت به هم،گمان خیر ببرید**

حتّی عجیب است تعبیر نکرده است که بگویید: او پاک است، بگویید: ما پاک هستیم، یعنی گناه را به دیگری نسبت دادن، درواقع به شما نسبت دادن است، چون

جان گرگان و سگان از هم جدا است متّحد جان های شیران خداست[[7]](#footnote-7)

بله شما که مؤمن هستید همه یکی هستید، اگر به کسی تهمت بزنند،در واقع به شما تهمت زدند؛

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی به درد آوَرَد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز منّت دیگران ،بی غمی شاید که نامت نهند آدمی[[8]](#footnote-8)

و لذا قرآن نفرمود: لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِهِمْ خَیْراً بلکه فرمود: «بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً» یعنی همان‌طوری که اگر به خود شما تهمت بزنند دفاع می‌کنید و می‌گویید: نه، این‌جور نیست، اگر به دیگری هم تهمتی زدند بگویید: این‌جور نیست.اگر پیش شما نقل کردند و گفتند: فلان آدم می‌گویند که این کار بد را کرده است، این حرف بد را زده است، بگویید: اینطور نیست، همان‌طور که از خود دفاع می‌کنید از او هم دفاع ‌کنید،

**حِفْظُ الْغَیْبِ مؤمن،وظیفه است.**

وظیفه ی شما، حِفْظُ الْغَیْبِ مؤمن است. حفظ الغیب مؤمن، وظیفه ی شماست،یعنی در غیاب یک مؤمنی اگر به او نسبت ناروایی دادند، شما فوراً بگویید: این‌جور نیست، همان‌طوری که اگر به خود شما آن نسبت را می‌دادند باکمال قاطعیّت از خود دفاع می‌کردید برای اینکه او، خود شما هست از خود دفاع کنید « لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً» چرا نسبت به خودتان خوش‌گمان نشدید؟ به خودتان؟ به دیگری، به آن برادر ایمانی خوش‌گمان بودن،در واقع یعنی به خود خوش‌گمان بودن، وقتی سخن ناروایی به برادر ایمانی شما گفتند، و نسبت دادند، بگویید: نه، این‌جور نیست، از او دفاع کنید نه اینکه بگویید: بله عجب،یک کلمه هم اضافه می کنید، و می گویید: به خدا پناه می‌بریم از شرّ شیطان، با همین کلمه ی به خدا پناه می‌بریم یعنی قبول کردم دیگر،آخر گاهی از اوقات این‌جوری هم غیبت می‌شود می‌گوید: فلان آدم چنین گفته است،شما می گویی: عجب، به خدا پناه می‌بریم از شرّ شیطان، خُب این خودش غیبت است،چون قبول کردی، این، پذیرش و قبول کردن بود. خُب چرا این‌جوری باشد؟ نه، با قاطعیّت بگوید: این‌جور نیست، بیخود گفته‌اند، او اهل این کار نیست،او اهل این حرف نیست ولو درواقع هم باشد

**پرده دری،از زنا بدتر است.**

ولی قبلاً عرض شد که حتّی زنا را که واقع می‌شود مفسده دارد، ولی شارع مقدّس از پخش آن بیشتر بدش می‌آید؛فساد پرده‌ دری را بیش‌تر از خود زنا می‌داند، زنا فساد دارد امّا پرده‌دری بیش از آن فساد دارد و لذا اگر سه نفر بیایند و به زنا شهادت بدهند، آن سه نفر را شلّاق می‌زنند و خود زناکار آزاد است مگر چهار نفر به آن کیفیّت شهادت بدهند؛ این حکم، نشان می‌دهد که خود پرده‌دری و هتک حرمت مؤمن، پیش خدا گناه خیلی بزرگی است« لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قالُوا هذا إِفْكٌ مُبين»[[9]](#footnote-9)‏ چرا نگفتید این دروغ بزرگی است؟

**پرده دری،هم حکم اخلاقی دارد و هم حکم قضایی**

همین‌قدر که آن سردسته‌ی منافقان عبدالله بن اُبَیّ، به زبانش جاری شد، که همسر پیغمبر اَلْعَیاذُ بِالله چنین گناهی کرده است شما هم قبول کردید. چرا با قاطعیّت نگفتید: «هذا إِفْكٌ مُبينٌ» این دروغِ روشن و آشکاری است؟ چرا نگفتید؟ «لَوْ لا جاؤُ عَلَيْهِ»[[10]](#footnote-10) آن حکم اخلاقی‌اش بود که حفظ الغیب مؤمن،وظیفه است و این هم حکم قضایی‌اش است که هر کس نسبت زنا به کسی می‌دهد باید چهار نفر شاهد بیاورد«لَوْ لا جاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَداء فَأُولئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكاذِبُون»[[11]](#footnote-11)

چرا چهار شاهد بر آن نیاوردند؟! و هنگامی که گواهان را نیاوردند،آنان در پیشگاه خدا، دروغگویانند.

حالا که نیاورده‌اند‏« فَأُولئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكاذِبُون» خداوند این‌ها را دروغ‌گو می‌داند، این‌ها دروغ‌گو هستند، باید حد بَرْ ایشان اجرا بشود اگر پیش قاضی هم ثابت شد

**فضل و رحمت خدا**

« وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ‏»[[12]](#footnote-12)

و اگر فضل و رحمت الهی،در دنیا و آخرت،شامل حال شما نمی شد،بخاطر این گناهی که کردید،عذاب سختی به شما می رسید!

خدا بر شما لطف کرده است، عنایت کرده است، دَرِ توبه را بازکرده است، قوانین، مقرّر کرده است؛ اگر شما طبق قوانین و مقرّرات خدا عمل کنید هم زندگیِ دنیایتان منظّم است هم آخرتتان، اگر نبود فضل خدا و رحمت خدا و تشریع شرایع و تقنین قوانین و دَرِ توبه باز بودن، هم دنیای شما به فساد کشیده می‌شد هم آخرتتان «وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فيما أَفَضْتُمْ فيهِ عَذابٌ عَظيمٌ»‏[[13]](#footnote-13) در این غوری که می‌کنید، خوضی که می‌کنید در این مطالبی که تحقیق نکرده می‌گویید و می‌پذیرید و پخش می‌کنید، عذابِ دردناکِ بزرگ، گریبان شمارا می‌گیرد. در هر صورت آیات، دنباله دارد.

**چشم گوشَتْ را،دروغگو شمار!!!**

اینجا یک ‌روایتی عرض می‌کنم که مردی از امام کاظم علیه‌السّلام سؤال می‌کند که آقا!می گویند کسی یک ‌حرف بدی،زده است یا می گویند کار بدی مرتکب شده است، ولی من وقتی از خودش می‌پرسم می‌گوید: نه، این‌جور نیست در صورتی که‌کسانی که نقل کرده‌اند، موثّق‌اند، آدم‌های اهل اعتبارند، موثّق‌اند که نقل می‌کنند؛ خُب چطور می‌شود که آن‌ها می‌گویند: این کار را کرده است، یا این حرف را،گفته است،ولی خودش می‌گوید: نه، نگفته‌ام، خُب، وظیفه‌ی من چی است؟ حرف خودش را قبول کنم که می‌گوید: نیست یا حرف این موثّقین که معتبرند،و بی وثاقت و بی توثیق هم نیستند؟

امام فرمود: «كَذِّبْ‏ سَمْعَكَ‏ وَ بَصَرَكَ‏ عَنْ أَخِيكَ»[[14]](#footnote-14)حتّی با چشم خودت هم که دیده باشی باید بگویی: من ‌چشمم خطا رفت، نه‌تنها آن‌کسی که نقل کرده است بگو: خطا رفته است، اشتباه کرده است و لو موثَّق هم باشد، خُب، آدم عادل و موثَّق هم ممکن است اشتباه کند.بگو که آن‌ کسی که نقل می‌کند اشتباه کرده است، حتّی چشم خودت را هم تکذیب کن، بگو: چشم خودم هم بد می‌بیند، گوش خودم هم بد می‌شنود، بس که احترامِ مؤمن، در بین مردم لازم است باید حرمت مؤمن، هتک نشود و آبرویش نرود حتّی چشم خودت را هم تکذیب کن که اگر دیدی فرضاً داخل شراب‌فروشی رفت نگو: رفته شراب بخورد. مدام، مَحْمِل درست کن، به اصطلاح،حمل به صحّت کن، بگو: شاید یک کاری داشته است مثلاً می‌خواهد از کسی آدرس بگیرد یا می‌خواهد کسی را موعظه‌ کند. عَنْ أَبِي اَلْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلاَمُ قَالَ يَا مُحَمَّدُ كَذِّبْ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ وَ إِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَكَ قول [قَوْلاً] فَصَدِّقْهُ وَ كَذِّبْهُمْ وَ لاَ تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئاً تَشِينُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مُرُوءَتَهُ فيكون [فَتَكُونَ] مِنَ اَلَّذِينَ قَالَ اَللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - اَلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ اَلْفٰاحِشَةُ فِي اَلَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ [[15]](#footnote-15)وَ اللهُ یَعْلَمُ و اَنْتُم لا تعلمون [[16]](#footnote-16)

ای محمد! گوش و چشم خود را نسبت به برادرت،درغگو شمار و اگر پنجاه قسم یاد کننده،نزد تو شهادت دهند برادرت،سخنی دیگر (و بر خلاف آنچه آنها گفته اند) بگوید، سخن او را باور کن و سخن آنان را باور مکن.علیه برادرت مطلبی را که او را بد نام کنی و شخصیّتش را از بین ببری،شایع مکن تا در زمره ی کسانی قرار گیری که خداوند عزّوجلّ فرموده است«کسانی که دوست دارند کاری در میان آنان که ایمان آورده اند شیوع پیدا کند،برای آنان در دنیا و آخرت،عذابی پر درد خواهد بود.و خدا (است که) می داند و شما نمی دانید.»

یا حتّی آمد و بوی شراب هم از دهانش شنیدی نگو: شراب خورده است اوّلاً حق نداری دهانش را بو کنی حالا اگر بو هم کردی یا مثلاً دیدی، نگو: شراب خورده است، خُب ممکن است مزّه مزّه کرده است و بیرون ریخته است، یا مثلاً او را با زور، روی زمین خوابانده اند و شراب،در حلقش ریخته اند مَحْمِل است دیگر. همیشه مَحْمِل بتراش، پیش خودت هم مَحْمِل تراشی کن. ما برعکس هستیم،مُدام، خطا تراشی می‌کنیم اگر نباشد خُب برایش می‌تراشیم، برایش می‌سازیم، در حالی که اسلام گفته است: مَحْمِل صحیح بتراش حمل به صحّت کن، مُدام توجیه کن، بگو من اشتباه می‌کنم، آنکه گفته، اشتباه می‌کند«كَذِّبْ‏ سَمْعَكَ‏ وَ بَصَرَكَ‏» چشم خود را تکذیب کن، گوش خود را تکذیب کن

**حرف مؤمن، را تصدیق کن**

«فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً»[[17]](#footnote-17) اگر پنجاه نفر هم با قسم خوردن، پیش تو شهادت بدهند بازهم بگو نه، این‌ها اشتباه می‌کنند«فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَكَ قَوْلًا» خودش می‌گوید: نه «صَدِّقْهُ وَ كَذِّبْهُمْ»[[18]](#footnote-18) خودش را تصدیق کن که می گوید: من نکرده‌ام آن‌ها را تکذیب کن. البتّه یک موارد استثنایی هم داریم؛ مثلاً پیش قاضی و حاکم شرع، حسابِ دیگر دارد، آن،‌یک مرحله‌ی قضایی است که باید روی جنبه‌ی شرعی عمل بشود، آن، حساب دیگر است.

قاضی،گاهی از اوقات افراد را در مقام شهادت مثلاً در محکمه احضار می‌کند که باید شهادت بدهند، آن ،حساب دیگر است امّا در غیر آن موارد استثنایی، شما حق ندارید تجسّس کنید و حق ندارید به‌محض اینکه کسی نقل کرده است له آن ترتیب اثر بدهید

**آبروی مردم را نبر.**

«وَ لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئاً»[[19]](#footnote-19)مراقب باش هرگز درباره‌ی بنده خدایی چیزی را پخش نکن که او را در میان مردم معیوب کند، لکّه‌دار کند «وَ تَهْدِمُ بِهِ‏ مُرُوَّتَهُ‏»[[20]](#footnote-20) مروّت و شخصیّت او را در میان مردم بشکنی، این کار را نکن، اگر این کار را کنی مصداق این آیه می‌شوی که بعد خواهیم خواند. حالا نخواندیم آن آیه را «إِنَّ الَّذينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذينَ آمَنُوا»[[21]](#footnote-21) آن‌کسانی که دوست دارند که زشتی‌ها در میان مردم پخش بشود، این‌ها عذاب الیمی در پیشگاه خدا دارند و یک حدیث هم عرض می کنم که فرمودند: مراقب باشید که «خَمْسٌ إِذَا أدْرَكْتُمُوهَا فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ»[[22]](#footnote-22) پنج چیز است وقتی‌که در میان شما پیدا بشود پناه به خدا ببرید از عذاب‌های خدا؛ یکی همین‌که « لَمْ تَظْهَرِ اَلْفَاحِشَةُ فِي قَوْمٍ قَطُّ حَتَّى يُعْلِنُوهَا إِلاَّ ظَهَرَ فِيهِمُ اَلطَّاعُونُ وَ اَلْأَوْجَاعُ اَلَّتِي لَمْ تَكُنْ فِي أَسْلاَفِهِمُ اَلَّذِينَ مَضَوْا »[[23]](#footnote-23)

فحشاء و زشت کاری،هرگز در میان مردمی شایع نشد،مگر این که طاعون و دردها و بیماریهایی که در میان گذشتگان آنها سابقه نداشته است در بین آنها شیوع یافت.

وقتی در میان مردم زشتی‌ها علنی بشود،آن‌وقت کم‌کم به بیماری‌هایی مبتلا می‌شوند در این حدیث طاعون ذکرشده است.در همین دنیا مبتلا می‌شوند به طاعون و بیماری‌هایی که در گذشته،این بیماری ها وجود نداشت. « الْأَوْجَاعُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ فِي أَسْلَافِهِمُ»[[24]](#footnote-24)

1. **.سوره ی نور : آیه ی 11** [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره ی نور،آیه ی 11 [↑](#footnote-ref-2)
3. **. سوره ی نور، آیه ی 11** [↑](#footnote-ref-3)
4. **. همان** [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره ی حج ، آیه ی 11 [↑](#footnote-ref-5)
6. **. سوره ی نور، آیه ی 12** [↑](#footnote-ref-6)
7. . شعر از مولوی،مثنوی، دفتر 4 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سعدی،گلستان،باب اوّل، دو سیرت پادشاهان [↑](#footnote-ref-8)
9. **. سوره ی نور، آیه ی 12** [↑](#footnote-ref-9)
10. **. همان، آیه 13** [↑](#footnote-ref-10)
11. **. همان** [↑](#footnote-ref-11)
12. **. همان، آیه 14**  [↑](#footnote-ref-12)
13. **. همان** [↑](#footnote-ref-13)
14. **. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏72، ص 215** [↑](#footnote-ref-14)
15. **. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال  ,  جلد۱  ,  صفحه۲59**  [↑](#footnote-ref-15)
16. **. سوره ی نور،آیه ی 19** [↑](#footnote-ref-16)
17. **. همان**  [↑](#footnote-ref-17)
18. **. همان** [↑](#footnote-ref-18)
19. **. همان** [↑](#footnote-ref-19)
20. **. همان** [↑](#footnote-ref-20)
21. **. سوره ی نور، آیه 19** [↑](#footnote-ref-21)
22. **. مجلسى، محمّد باقر بن محمّد تقى، بِحار الأنوار (ط - بيروت) ج‏70 ؛ ص376** [↑](#footnote-ref-22)
23. **. میزان الحکمه، ج 9، ص 122** [↑](#footnote-ref-23)
24. **. همان** [↑](#footnote-ref-24)